



۱۴

شایع‌ترین آلودگی‌های میکروبی مواد غذایی را بشناسید

مُهر فاسد شدنی بر غذاها

زنان می‌توانند

فضانوردان خوبی باشید؟!

۱۵

ملخ‌ها منتظر اعتبار نمی‌مانند!

هنوز اعتباری برای مبارزه با تهدید جدی آفت ملخ در کرمان
در نظر گرفته نشده است



۱۶

زندگی

دوشنبه ۱۱ آذر ۱۳۹۸ :: شماره ۵۵۳۹



جامعه



info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۷



#کارت-سوخت
رحیمی از اندیشه

مدت پنج ماه است که برای دریافت کارت سوخت در پلیس ۱۰۰ ثبت‌نام کرده‌ام، ولی هنوز کارت سوخت به دست‌مان نرسیده است، بهتر نبود که مسؤولان قبل از سهمیه‌بندی بنزین فکری به حال توانایی خود در زمینه تولید کارت سوخت می‌کردند.



#معیشت-بازنشسته
یک شهروند:

مگر قرار نبود کمک هزینه معیشتی به بازنشستگان نیز پرداخت شود؟ چرا این مبلغ به حساب همه بازنشستگان واریز نشد؟



#بسته-حمایتی
عاشوری از قائمشهر:

بازنشسته خدمات درمانی با دریافتی حداقل هستم ولی سید کمک معیشتی به بنده تعلق نگرفت. چرا؟ معیار دولت برای پرداخت کمک معیشتی چیست؟



#مددجو-بهنیستی
رضایی از تهران:

بسیاری از مددجویان بهزیستی سید کمک معیشتی دولت را دریافت نکرده‌اند، چرا؟ مگر این افراد جزو اولویت‌ها نیستند؟ مسؤولان دقت بیشتری در بررسی افرادی که باید کمک‌هزینه معیشتی را دریافت کنند، داشته باشند.



#دولت-۱۱۱
احمدی از تهران:

شماره تلفن ۱۱۱ که مختص ارتباط با دولت است چند روزی مسدود شده و کسی پاسخگوی شهروندان نیست، چرا؟



#بازنشسته-فرهنگی
علی‌نیا از اردبیل:

بازنشسته فرهنگی هستم و حقوق بسیار کمی می‌گیرم ولی مشمول سید کمک معیشتی دولت محترم نشدم. چرا؟ ملاک دولت برای دادن کمک‌هزینه معیشتی چه بوده است.

جوابیه

در پی درج پيامی با عنوان «وام اولی‌ها» مدیرارتباطات و حوزه مدیریت بانک مسکن با ارسال نمابری اعلام کرد: بانک مسکن به عنوان يك بانک تخصصی در حوزه مسکن تسهیلات متعددی را برای خرید واحد مسکونی مطابق با شرایط و ضوابط ابلاغی از سوی شورای پول و اعتبار پرداخت می‌کند. و هرگونه تغییر در شرایط و ضوابط تسهیلات این بانک مطابق با قوانین و مقررات ابلاغی از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و شورای پول و اعتبار انجام خواهد شد.



مریم حجاز

جامعه

ونك، ونك، ونك، ونك، جردن، جردن، گاندى، گاندى، دوفتر، به نفر، حرکت‌ه ها... بیا خانم، ونك، ونك، ونك، بیمارستان، بیمارستان، دوفتر ظفر، ظفر، اون پرایده، همون كه كاپوتش بالاس، رفتیم، آببخشید! آقا! خبرنگارم، به لحظه، چی؟ خبرنگار دوربینت كو؟ عكس نندازی بدبختمون كنی؟ نه دوربین ندارم، بدبخت چرا؟ فرهاد دوفتر بفریست اینجا، بیمارستان، بیمارستان، بیمارستان، آقا بیای تیز رفتیم، به این بگو. آقا! خبرنگارم، چی می‌خوای؟ چندتا جواب درباره بنزین، وقت ندارم، بیمارستان، بیمارستان، بیمارستان، ظفر، ظفر، ظفر، ظفر...

این همه لیسانسه؟

صف پرایده‌ها که کج‌کج پارک شده‌اند مثل ردیف سربازها حین سان دیدن است، یا نه، حیاط سایپاست که نداعی می‌شود، این پرایدو می‌بینی با هزار تا قرض و قوله خریدم، اون موقع ۱۴ تومن بود، ولی هنوز دارم قسط‌شو میدم، من که از شر قسط راحت شدم، همین چند ماه پیش تموم شد ولی خب خرج استهلاک ماشین هست، می‌بینی اونجای در فر شده؟ پول ندارم درستش کنم.

علیرضا شالی را چند دور پیچیده دور گردن و چیزی شبیه کشمش می‌خورد، ریز و سیاه. خانم آگه اومدی گرفتارمون کنی و گزارش بدی که هیچ وگرنه بدون بچه‌های مسافرکش دارن زیر فشار زندگی له می‌شن، فکر نکنی ما به مشتی بی سوادیم که ریختیم تو خیابونای تهران و هیچی حالی مون نیست، خودم لیسانس دارم، اون یکی، ایمانو میکم، لیسانس داره، منم لیسانس دارم، حسابداری، منم فوق لیسانس مدیریت دارم، منم کارشناس امور ثبتی و ارزیابی‌ام و راننده‌ها دانه دانه می‌آیند و کنار بلوار می‌شود مجمع فارغ‌التحصیلان دانشگاه.

چرا اومدین تهران؟ مگه شهر خودتون چه عیبی داشت؟ به ملکه فرانسه گفتن مردم نیون برای خوردن ندارن گفت خب برن شیرینی بخورن، خانم شده حکایت شما، یعنی نمی‌دونی اوضاع کار تو شهرستان چه قدر خرابه، آگه می‌موندیم اونجا باید می‌نشستیم کنج خونه و با زن و بچه از گرسنگی می‌مردیم، نه کشاورزی، نه دامداری، می‌خواستیم با ماشین هم که کار کنیم باید ۷۰ تومن بنزین می‌زدیم و ۵۰ تومن در می‌آوردیم.

الان اوضاع خوبه؟ از بی‌کاری بهتره خب، ولی هنوزم نرمال نیست، تفریح که هیچ،

خورد و خوراک در حد معمولی،

لباس در حد رفع حاجت

و پس انداز کم

صفر صفر.

رضا تازه از راه

رسیده و نوبت

مسافر زدنش

حالا نیست. حلقه

مسافرکش‌های لب

بلوار، رضا را کم داشت،

صورتش از سرما سرخ شده

و حرف هایش بخار می‌شود توی

هوا. رضا خنده روست و همه چیز را به بازی می‌گیرد، حتی درد و رنج و سیر و سیاحتش زیر خط فقر را. چون دیر رسیده دیرتر از بقیه می‌رود سراغ مدرک تحصیلی‌اش، سراغ لیسانس روان‌شناسی و کلی اسم قطار می‌کند که ثابت کند راست می‌گوید: زیگموند فروید، آنا فروید، کارل آبراهام، گوردون آلپورت و میلیون اریکسون.

آقا من حقوق خوندم، منم الهیات، آخه اینا رشته بود خوندید و چند نفری دست می‌اندازد گردن هم و ریتم می‌گیرند بیمارستان، بیمارستان.

روای ماشین خوابی

هوا سردتر از يك ساعت قبل است، كفش و جوراب انگار نه انگار كه هستند و باید پا را گرم كنند. پشانی شده است یخ و دست‌ها صفت زمهریر دارد. مسافرکش‌ها این پا و آن پا می‌آیند که گرم شوند، ولی خب نمی‌شوند. این راسته رو می‌بینی، آگه تونستی به دونه تاکسی پیدا کن، هوا که تار يك میشه تاکسی‌ها میرن خونه، آخه می‌دونن این مسیر ترافیکه و سه و پونصد صرف نداره. ماما وقتی هوا روشن چهار تومن کرایه می‌گیریم، اما وقتی هوا تار يك میشه و راه بند می‌یاد می‌گیریم پنج تومن، مردم میدن، چون راهی ندارن، جان من این راسته رویه بار دیگه نگاه کن ببین تاکسی می‌بینی؟ خیابان غلغله و راهبندان است و مسافر زیاد، تاکسی‌ها هم به نظر غیب شده‌اند. جواد از درد زانو می‌نالد و می‌گوید ترمز و کلاچ‌های ترافیکی اهم را دار آورده، بنزین سه تومنی هم که از اون ور کلمات جواد هنوز توی هواست که کسی می‌پرد توی حرفش و پشت سرمان را نشان می‌دهد، مردی لاغر اندام با يك بطری پلاستیکی در دست را که واژگونش کرده داخل باک. تزریق بنزینی مرد به پراید که تمام می‌شود، می‌آید کنار بلوار به گله. می‌بینی، همین الان ۳۰ تومن دادم برای ده لیتر، به خدا دیگه نمی‌دونم چی کار کنیم، البته کرایه رو گروین کردیم، ولی خرج زندگی خیلی زیاده، به بسته جای خریدم ۳۷ تومن، گوجه رو بگو شده ۱۵ تومن. میان شلوفی‌های

پیاده رو سیگاری روشن می‌شود و بوئی تندش تا ته سینوس‌ها می‌دود. برو، اینجا سیگار نکش، مگه نمی‌بینی سرفه می‌کنه. احمد دست‌هایش را تا مچ برده توی جیب شلوار و گوشه لب‌اش را می‌گزذ. خسته است، امشب شب او نیست و جان مسافر کشی نداره. فکر احمد مشغول است و بنزین سه هزار تومانی اعصابش را خط خطی کرده. چرا نمی‌ری خونه احمد آقا؟ الان زوده. خونه داری؟ خونه که نه، بابام به جا نگهانه و شب میرم پیشش. آقا علیرضا شما کی میری خونه؟ تا وقتی مسافر باشه، اصلا خونه داری؟ مستاجر، تو رسالت، من تهرانسرم، منم تهرانریس، من ولی پایین شهرم، اون ته ته شهر، کهریزک، منم از کرج می‌ام.

تو ماشین‌ها تون نمی‌خوابین؟ نه خانم این حرفا چیه، ماشین خوابی از مد افتاده، تو این راسته هیشکی تو ماشین نمی‌خوابه. به نظرت می‌صرفه از شب تا صبح ماشین رو بسوزونی؟

ولی میگن مسافرکش‌های شهرستانی تو ماشین می‌خوابن، حتی میگن بعضی ماشینا انقدر تو میدن که مسافرا اذیت میشن! این حرفا همه الکیه، باور نکن، نمی‌گم کسی تو ماشین نمی‌خوابه ولی به حساب سرانگشتی بکنی می‌بینی به صرفه تره که ما خونه اجاره کنیم، چون زن و بچه داریم، آگه اونا بمونن شهرستان باید خرج‌شون جدا بدیم ولی آوردیمشون پیش خودمون که لااقل به جا خرج کنیم نه دوا.

راننده‌ای وسط حرف‌ها سر می‌رسد و انگار که به رگ ریش‌تیش برخورد داشته‌می‌گوید ما رو می‌بینی؟ همه از به طایفه‌ایم، طایفه ما به بدنش سخت نمی‌گیره، به خودمون سختی نمی‌دیم، چیه اینجوری مجاله بخوابی تو ماشین و داغون بشی، تو این خط آدمایی هستن که فقط ماهی ۳۰۰ هزار تومن پول سیگار شون. به گوشه‌ای نگاه می‌کنم، راننده‌ای علامت می‌دهد که باور نکن، دارد قهیز در می‌کند.

ونك، ونك، ونك، ونك، جردن، جردن، گاندى، بفرما، دوفتر، حرکت‌ه ها... بیا خانم، ونك، ونك، ونك، بیمارستان، بیمارستان، دوفتر ظفر، ظفر، ظفر، ظفر.

سرما شلاق می‌زند و نوای کلمات تکراری در سامعه می‌گوید. علیرضا شالش را محکم‌تر دور گردن می‌پیچد و می‌گوید خانم شما دیگه برو، داره دیر میشه، ولی ما هستیم، نه صبح بچه‌هامونو می‌بینم نه شب، تو تاریکی می‌آییم و تو تاریکی می‌ریم، کی میگه فقط یزید ظلم کرده، ما یزیدیم و داریم زن و بچه‌هامونو اذیت می‌کنیم، داریم ظلم می‌کنیم به خدا.

رضا قلم‌های نان قورت می‌دهد و می‌گوید راستی یادم رفت بگم آخرین باری که رفتم تفریح سال ۸۰ بود، رفته بودم که پشت خونمون تو دهات، بعد هر هر می‌خندد، بفرما حرکت، ظفر، ظفر، ظفر.

در تهران با تار يك شدن هوا مسافرهای جای تاکسی‌ها را می‌گیرند. مسافرهای رای که اغلب اهل شهرستان‌های محرومند | عکس: ژاپنی است



یادداشت:
حسین
موسوی چلک

رئیس انجمن مددکاری

پاچه‌خوار نباشیم

یکی از رفتارهایی که تأثیر منفی در تقویت روابط انسانی دارد، موضوع چاپلوسی و تملق هست. انسان از تعریف و تمجید احساس لذت و خرسندی می‌کند، به همین خاطر از گذشته همیشه کسانی بوده‌اند که برای به دست آوردن پست و موقعیت، مقام و ثروت از کوتاه‌ترین راه ممکن استفاده می‌کردند تا به مقصود خود برسند که البته این مسیر کوتاه باعث ذلت و کوچکی آنها بین افراد جامعه می‌شده به همین خاطر از دیرباز این صفت مورد نکوهش اهل اخلاق و مذمت مردم بوده ولی همواره در جوامع مختلف افرادی پیدا می‌شوند که برای رسیدن به مقصود خود از هیچ ابزاری فروگذار نیستند.

چاپلوسی به معنای مدح و ثنای کسی به منظور جلب توجه یا دریافت چیزی است که معمولاً از آن به عنوان یکی از ردایل اخلاقی یاد می‌شود. در ادبیات ما هم در مذمت این موضوع اشعار زیادی سروده شده است که از جمله آنها این شعر زیبای ملکه الشعرای

بهار است:

چاپلوسان سخن چین را در گز دور دار / چاپلوسی خرمن آذنگی را خراگراست
این شعر «مولوی» هم در همین زمینه است:
باشد کرم را رفتی کان کبر آرد در رفتی / از وهم بیمارش کند در چاپلوسی هر گدا
همین‌طور بسیاری از ما ضرب‌المثل معروف بادمجان دور قاپ چین را شنیدیم و حتی ممکن است باها در مورد افراد دیگر هم به کار برده باشیم. معمولاً افراد متملق و چاپلوس را به این نام و نشان می‌خوانند و به این وسیله از آنان و رفتار خفت‌آمیزشان به زشتی یاد می‌کنند. آنچه که مخصوص در آشپزبان سرخه حصار در زمان ناصرالدین‌شاه قابل توجه بود برای شناخت متملقان و چاپلوسان ریاکار که در هر عصر و زمان به شکل و هیاتی خودنمایی می‌کنند، آموزندگی داشت، موضوع سبزی پاک کردن و بادمجان دور قاپ چیدن از طرف وزرا و امرا و رجال قوم بود که با این عمل و رفتار خویش، جلافت و مزی‌گری در امر تملق و چاپلوسی را تا حد پستی و ذلالت طبع می‌رسانیدند، کسانی که در امر طبخ و آشپزی مطلقاً چیزی نمی‌دانستند و کاری از آنها ساخته نبود. این عده که در صدر آنها صدرعظم‌قار داشت دو وظیفه مهم و خطیر! برعهده داشتند: یکی آن‌که چهارزانو بر زمین بنشینند و مثل خدمه‌های آشپزخانه، بادمجان را پوست بکنند. دیگر آن‌که این بادمجان‌ها را پس از پخته شدن در دور و اطراف قاب‌های آش و خورش بچینند. در هر صورت اصطلاح بادمجان دور قاپ چین از آن تاریخ ناظر بر افراد متملق و چاپلوس شده و رفته رفته به صورت ضرب‌المثل درآمده است. در مجموعه تلویزیونی باور چین ساخته مهران مدیری این واژه به صورت اغراق‌آمیز استفاده شده و در گویش کنونی زبان فارسی ماندگار شد. فراموش نشود که ترویج چاپلوسی یعنی ترویج دروغ در جامعه که خود از ردایل اخلاقی دیگری است. مراقب باشیم برای تحکیم روابط انسانی بیش از هر چیز نیاز به صداقت داریم. ✍